

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است

آگاه شویم

جلد پنجم

حقوق همسایه و برادر دینی یا معاشرت خوب چرا؟

حسن امیدوار

بسم الله الرحمن الرحيم

با عنایت حضرت حق تعداد چهارده جلد کتاب در موضوعات مختلف اجتماعی و اخلاقی در سطح همگان که کم و بیش نیاز به عمل یا رعایت یا دانستن آن داریم با نام آگاه شویم همراه با سند از منابع معتبر که دارای شهرت هستند ترتیب یافته است که انشاء الله امیدوارم مورد قبول حضرت امام زمان عجل الله تعالی الشریف و شما خوانندگان آگاه قرار بگیرد که بتوانید با این مجموعه بهره ای ببرید و دعاگوی ما باشید. برای اطلاع عزیزان نام موضوعات به شرح زیر است:

1. دوستی و دشمنی با آل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چرا؟

2. خدمت به پدر و مادر چرا؟

3. عزت نفس، بلند همتی، شرافت چرا؟

4. خوردن مال مردم چرا؟

5. حقوق همسایه و برادر دینی یا معاشرت خوب چرا؟

6. وفای به عهد و پیمان چرا؟

7. مهمان نوازی چرا؟

8. حرص و قناعت چرا؟

9. اسراف و سخت گذرانی چرا؟

10. صدقه و انفاق چرا؟

11. پیروی یا مخالفت با نفس چرا؟

12. احترام و نیکی به سادات چرا؟

13. رعایت زبردستان و یتیمان چرا؟

14. دعا و توسل چرا؟

حسن امیدوار

فروردین ماه 1383

حق همسایگی چیست؟

سعید بن جبیر نقل کرد که عبدالله بن عباس وارد بر ابن زبیر شد. ابن زبیر به او گفت تو مرا به پستی و بخل نسبت می دهی. گفت آری، همانا شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود از دایره اسلام بیرون است کسی که شکم خود را سیر کند و همسایه اش گرسنه باشد. ابن زبیر گفت ابن عباس من چهل سال است که بغض شما اهل بیت را در دل گرفته ام. سخنانی بین آنها گذشت. ابن عباس از ترس جان خویش به طائف رفت در همانجا وفات یافت.⁽³⁾

تا چند خانه همسایه هستند

حضرت صادق ع فرمود مردی از انصار خدمت پیغمبر ص آمده عرض کرد. من خانه ای در فلان محله خریده ام، نزدیکترین همسایگانم کسی است که نه از شر او ایمنم و نه به نیکی او امیدوارم. پیغمبر ص به علی ع و سلمان و اباذر (راوی می گوید چهارمی را فراموش کردم گمان می کنم مقداد باشد) دستور داد در میان مسجد با صدای بلند بگویند لا ایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه ایمان ندارد کسی که همسایه خویش را ایمن نگرداند از آزار و شرور خود.

پس از آن فرمود اعلام کنید تا چهل خانه از چهار طرف: چپ و راست، جلو و عقب همسایه محسوب می شوند.⁽⁴⁾

از این داستان پند بگیرید

در کتاب اعلام الناس می نویسد که یکی از وزراء معتصم برای خود قصر بلندی ساخته بود مشرف به خانه های اطراف، پیوسته در آن قصر می نشست از در و پنجره به زنان و دختران همسایه تماشا می کرد. اتفاقاً یک روز چشمش به دختری از همسایگان افتاد که بسیار زیبا و خوش اندام و قامتی فریبنده داشت، اسیر عشق و پابند محبت او شد بقول خواجه حافظ:

نخست روز که دیدم رخ تو دل اگر رسد ضرری خون به گردن
می گفتم چشمی گفتم چشمی گفتم چشمی گفتم

از آن روز در جستجوی نام و نشان دخترک افتاد. پدرش را که مرد تاجری بود شناخت و به عنوان خواستگاری پیش او فرستاد. تاجر قبول نکرده پوزش خواست که ما را شایستگی نیست با مثل وزیر وصلت کنیم باید با هم شأن و کفو خود که تاجری باشد وصلت نمائیم. وزیر چنان در آتش عشق می سوخت که برای رسیدن به وصال دختر از هیچ پیش آمدی هراس نداشت این راز را به یکی از نزدیکان خود گفت، از او چاره ای خواست. آن مرد پاسخ داد اگر هزار دینار خرج کنی من تو را کامیاب می کنم. وزیر گفت ای کاش با این مقدار به مقصود برسم. من اگر با دویست هزار دینار ممکن شود؛ از صرف کردن آن باک ندارم. زر را تسلیم کرد. آن مرد هزار دینار را پیش ده نفر از کسانی که شهادت آنها در نزد قاضی پذیرفته بود (عدول) آورد.

جریان عشق سوزان وزیر را بر ایشان تشریح نمود. داستان را چنان جلوه داد که اگر این کار انجام نشود جان وزیر در خطر است. به هر یک از ده نفر صد

دینار پرداخت و تقاضا کرد پیش قاضی گواهی دهند به اجراء عقد دختر برای وزیر.

پذیرفتند پیش قاضی شهادت دهند به ازدواج وزیر با دختر تاجر به او گفتند علت شهادت ما این است که با این کار جان او را از مرگ حتمی نجات داده و باعث سربلندی دختر و رسیدن پدر او به مقام شامخ می شویم. قطعاً بعد از اطلاع، تاجر به این مهریه زیاد راضی خواهد شد. پس از انجام مراسم لازم وزیر شخصی را پیش پدر دختر فرستاد گفت زخم را از چه رو در خانه نگه داشته اید او را به خانه خودم بفرستید. تاجر وقتی که از جریان خبر یافت با وزیر پیش قاضی رفتند. قاضی حکم کرد مهر دختر را به پدرش بپردازد و زن خود را ببرد. تاجر چنان سرگردان و حیران شد که شبیه به دیوانگان گردید. هر چه خواست خود را به معتصم برساند وسیله فراهم نگشت. با یکی از دوستان خود مشورت نمود. او گفت فقط می توانی لباس مخصوص کارکنان داخل قصر معتصم را بپوشی و بدینوسیله داخل شوی. همین کار را کرد و خود را به حضور معتصم رسانید. داستان را پنهانی به او گفت. معتصم دستور داد وزیر را با شهود حاضر کنند. وزیر خیال کرد با گفتن اصل قضیه مورد بخشش واقع می شود چون مهر زیادی برای دختر تعیین کرده بود.

شهود نیز همین فکر را کردند بعد از کشف نیرنگ آنها و اقرارشان دستور داد هر یک از گواهان را کنار دارالاماره به دار آویختند. وزیر را در میان پوست گاوی که تازه کشته شده بگذارند و با عمودهای آهنین آنقدر به او بزنند تا گوشت و پوستش به هم مخلوط شود. به تاجر دستور داد دختر خود را به خانه برد و تمام مهری که وزیر برای او تعیین کرده متصرف شود کسی حق اعتراض به او ندارد.⁽⁵⁾

دستور چنگیز خان مغول

چنگیز که از سلاطین مغول بود. در زمان دستورهای مخصوصی برای مردم تعیین کرده بود. از آن جمله این که هیچ کس نباید گوسفند و یا سایر حیوانات را به وسیله کارد سر ببرد بایستی گلوی او را بفشار تا خفه شود. اگر کسی خلاف این دستور انجام دهد سر او را ببرند. در همسایگی مرد مسلمانی یکی از مغولان ساکن بود و با این مسلمان دشمنی داشت. چون می دانست مسلمین گوسفند را ذبح می کنند و هیچگاه گوشت حیوانی که خفه شده نمی خورند در جستجو بود که روزی مسلمان را در حال کشتن گوسفند ببیند تا شاید از این راه او را به هلاکت دهد. اتفاقاً یک روز مسلمان گوسفندی را در میان خانه می کشت. مغول از بالای پشت بام مشاهده کرده فوراً چند نفر از رفقای خود را اطلاع داد. آنها نیز او را در آنحال دیدند. از بام به زیر آمده مسلمان را به کارد خون آلود و گوسفند کشته شده پیش چنگیز بردند. گفتند این مرد مخالف با فرمان شما کرده. چنگیز پرسید در کجا دیدید می کشد. جواب دادند در میان خانه اش. پرسید شما مگر در خانه او بودید. مغول گفت ما از پشت بام، خانه او را تماشا می کردیم. چنگیز گفت دو مرتبه جریان را شرح دهید.

تفصیل مشاهدات خود را شرح دادند. منظورش این بود که در حضور اهل مجلس کاملاً اقرار نماید. آنگاه گفت این مرد فرمان مرا اجرا کرده زیرا دستور داده بودم کسی در معبر و کوچه یا خیابان این کار را نکند او هم آنجا نکرده. نفوذ حکم من از خدا که بیشتر نیست چه بسیار اشخاصی هستند که در پنهانی مرتکب معاصی می شوند و بر آنها حدی نیست چون آشکار نبوده و کسی مطلع نشده ولی تو خلاف نموده ای که به خانه مردم و همسایه خویش نگاه کردی.

دستور داد دژخیم سر او را از بدن جدا کند تا بعد از این کسی سر به خانه همسایه خویش نبرد.⁽⁶⁾

آری چه بی باک مردمند مسلمین امروز که هیچیک از حقوق اجتماعی را ملاحظه نکرده و نسبت به یکدیگر پیوسته در حال خیانتند. به خانه رفیق خود که می روند چشم به ناموس او دارند و یا ملاحظه آداب و سنن دینی را ننموده به فکر هر گونه استفاده های نامشروعند. سر به کاشانه یکدیگر می برند تا اسرار همسایه خود را فاش کنند مثل معروف است (خدا می بیند و می پوشد همسایه ندیده می خروشد.) از اینرو در اسلام کسی که بدون اجازه چشم به خانه همسایه بیندازد اگر چشم یا سر او را با سنگ یا تیر بزنند دیه ای بر زننده نیست زیرا حق نداشته به آنجا نگاه کند.

در همسایگی حقوق مالی را هم رعایت کنید

موسی ابن عیسی انصاری گفت بعد از نماز عصر با امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی خدمت ایشان رسید. عرض کرد یا علی تقاضائی دارم. مایلم حرکت کنید، پیش کسی که مورد نظر من است با هم برویم و خواسته مرا برآورید، فرمود کار تو چیست؟ گفت من در خانه شخصی همسایه هستم. در آن خانه درخت خرمائی هست که در موقع وزش باد از خرما می رسیده و نارس می ریزد و یا پرندۀ ای از بالای درخت می اندازد. من و بچه هایم از آنها می خوریم بدون اینکه به وسیله چوب یا سنگ آنها را بریزیم. اکنون می خواهم شما واسطه شوید که از من بگذرد. موسی بن عیسی می گوید حضرت به من فرمود حرکت کن با هم برویم.

در خدمت ایشان رفتیم، پیش صاحب درخت که رسیدیم علی علیه السلام سلام نمود. او جواب داد، احترام کرد و شادمان شد. عرض کرد یا علی به چه منظور تشریف آورده اید. فرمود این مرد در خانه تو می نشیند از درخت خرمائی که داری با یا پرندۀ می ریزد بدون اینکه باد سنگ یا چوب بزنند آمدم درخواست کنم او را حلال کنی.

صاحب باغ امتناع ورزید. مرتبه دوم حضرت درخواست کرد. باز قبول نکرد. در مرتبه سوم فرمود به خدا قسم از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ضامن می شوم در قبال این کار خداوند بستانی تو را در بهشت عنایت کند. این بار هم نپذیرفت. کم کم نزدیک شامگاه شد علی علیه السلام فرمود آن خانه را به فلان باغستان می فروشی؟ پاسخ داد آری حضرت گفت خداوند و موسی بن عیسی انصاری را به شهادت می گیرم خرمایش در مقابل آن منزل به تو فروختم آیا راضی هستی؟ صاحب

منزل باور نمی کرد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این معامله را بکند. گفت من هم خدا و موسی بن عیسی را گواه می گیرم که فروختم خانه را در مقابل آن باغ.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رو کرد به مردی که در خانه به عنوان همسایگی می نشست فرمود منزل را به رسم مالکیت تصرف کن خداوند به تو برکت دهد حلال باد بر تو. در این هنگام صدای اذان بلند شد. همه حرکت کردند برای انجام فریضه نماز مغرب و عشاء را با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواندیم. هر کسی به منزل خود رفت. فردا پس از نماز صبح پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشغول تعقیب بود حالت وحی بر آنجناب عارض گشت. جبرئیل نازل شد. پس از پایان وحی روی به اصحاب کرده فرمود کدامیک از شما دیشب عمل نیکی انجام داده اید خودتان می گوئید یا من بگویم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد شما بفرمائید. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود اینک جبرئیل بر من نازل شد، گفت شب گذشته علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ کار پسندیده ای انجام داد. پرسیدم چه کار. گفت این سوره را بخوان

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَى ﴿١﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴿٢﴾ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٣﴾ إِنَّ سَعِیْكُمْ لَشَتَّى ﴿٤﴾ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴿٦﴾ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) الی آخر سوره.

رو به علی کرد فرمود تو تصدیق به بهشت کردی و خانه را به آن مرد بخشیدی و بستان خود را دادی؟ عرض کرد بلی. فرمود این سوره درباره ات نازل شد. آنگاه حرکت کرد پیشانی او را بوسید و گفت من برادر تو هستم و تو برادر من. ⁽⁷⁾

یا واصف المرتضی قد صرت فی	هیئات هیئات مما لاتمنیه
التی	_____
واجب اگر خوانمش العقل ینھانی	ممکن اگر دانمش فالعشق یابیه
واجب ممکن نما ممکن واجب	هندسة الممكنات مظهر باریه

خصلــــــــــــــــــــال

هو الذى كان بيت الله مولده
مها الى الحشر يوما اذ اقول لكم
فانه منشأ الاشياء و منشيئه
و صاحب البيت ادرى بما فيه
يا لائمى فى على لاتعاديه
و ذلكن الذى لمتنى فيه

چگونه از آزار همسایه راحت شد

حضرت باقر علیه السلام فرمود مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آزار همسایه خویش شکایت کرد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را امر به شکیبائی کردند. پس از چندی برای مرتبه دوم شرفیاب شد و جریان گذشته را تکرار کرد. باز هم او را امر به صبر کردند.

در مرتبه سوم که اظهار دل‌تنگی از آزار همسایه خویش نمود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود صبحگاه جمعه که مردم برای گذراندن نماز جمعه می روند تو اسباب و لوازم زندگی را از خانه خارج کن، در میان راه و کوچه بگذار تا هر کس برای نماز از آنجا می گذرد ببیند. اگر کسی از تو پرسید برای چه اینطور کرده ای. بگو از آزار فلانی.

به دستور آنجناب عمل کرد لوازم زندگی را در میان کوچه گذاشت. هنوز چیزی نگذشته بود که همسایه اش پیش او آمد، التماس کرد که اسباب و اثاث خود را به خانه برگرداند. گفت من با خدا پیمان می بندم که دیگر تو را نیازم.⁽⁸⁾

تفصیلی از حقوق برادران دینی

در کافی ذکر شده که معلی بن خنیس گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم مسلمان چه حقی بر برادر مسلمان خود دارد. فرمود برای هر مسلمانی بر برادر خود هفت حق واجب و لازم است که اگر یکی را ضایع نماید از ولایت خدا و طاعت او خارج می شود. عرض کردم تفصیل آنها چیست؟ فرمود ای معلی تو مورد علاقه منی می ترسم بگویم بعد از دانستن انجام ندهی. گفتم (لا قوة الا بالله) از خداوند نیرو می خواهیم در انجام وظایف فرمود:

- 1 - کوچک ترین آن حقوق این است که هر چه برای خود می خواهی برای او نیز همان را بخواهی و آنچه برای خود دوست نمی داری برای او هم دوست نداشته باشی.
- 2 - اینکه باعث خشم و ناراحتی او نشوی و در پی جلب رضایت برادر ایمانی خود باشی و فرمانش را پیروی کنی.
- 3 - به جان و زبان و دست و پای خود، او را کمک نمائی.
- 4 - راهنمای او باشی و چون آینه باعث برطرف کردن عیوب او گردی.
- 5 - مبادا او به گرسنگی یا تشنگی و بی پوشاکی بگذراند در صورتی که شکم تو آکنده از غذا و بدنت پوشیده از لباس باشد.
- 6 - اگر تو خدمتگذار و نوکر داری و او کسی را ندارد برای شستن لباس و درست نمودن غذا و سایر کارهای خانه، خدمتگذار خود را بفرستی تا کارهای او را انجام دهد.
- 7 - سوگند او را بپذیری و تصدیق کنی، در هنگام مریضی به عیادتش بروی. بر جنازه اش نماز بگذاری. اگر فهمیدی احتیاجی دارد قبل از آنکه

درخواست کند خواسته اش را برآوردی. چنانچه به این دستورات عمل کنی دوستی و رابطه ای که لازم است بین دو مسلمان وجود داشته باشد برقرار کرده ای و پیوند ایمانی را رعایت نموده ای.⁽⁹⁾

هزاران افسوس که مردم این زمان و دسته ای از مسلمین امروز دلخوش نموده اند که عصر تمدن موشکی است. اصول اخلاق را زیر پا گذارده همانطوری که در هر چیز پیرو دنیای غربند، این حقایق زندگی جاوید را هم با اغراض مادی خود آلوده کرده اند. از اینرو حساب همه چیز را وابسته به شئون مادی می دانند، فقط آنچه می تواند در آمیزش و حفظ مراسم دوستی یا خویشاوندی بر آنها حکومت کند پول است پول. آری ثروت بی ارزش دنیا. آه بر این مردم پست، چه بزرگ جنایتی می کنند که چون پرگار بر محور تعینات و تشخیصات مادی می گردند و این دستورات که جهانی آراسته و دلپسندی پیوسته به یکدیگر بوجود می آورند نابود کرده زحمات قرنهای مریبان بزرگ را به بیهودگی ضایع نموده اند.

بخون دیده نوشتیم بر در و دیوار	که چشم لطف ز ابنای روزگار
مگیر انس به کس در جهان به	مکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار
غیر خندا	
فریب نرمی ابنای روزگار مخور	که هست نرمی ایشان به رنگ
نرمی مزار	
همیشه در پی خواب و خوردند و	کنند مثل عروسان حجله نقش و
منصب و جاه	نگار
چو روز، ظاهرشان پر صفا و	درونشان چو شب تیره رنگ تیره

ارزش شادمان کردن مومن

در کافی است که حضرت باقر علیه السلام فرمود از جمله سخنانی که خداوند در مناجاتهای موسی علیه السلام به او گفت این بود که بر بعضی از بندگان خود بهشت را روا کردم و بدون حساب آنها را داخل بهشت می نمایم. در آنجا به ایشان حکومت می دهم. موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا آنها چگونه مردمی هستند. ندا رسید کسانی که باعث شادمانی مومنی گردند. پس از آن فرمود مرد مومنی از ظلم و ستم پادشاه شهر خود هراسان شد و فرار کرد. پناه به کافری برد. کافر او را پناه داد و به میهمانی پذیرفت. هنگام مرگش که رسید به او خطاب شد به عزت و جلالم اگر در بهشت جایی برای مثل تو بود تو را داخل بهشت می کردم ولیکن آنجا حرام است بر کسی که با کفر از دنیا رود اکنون ای آتش او را بترسان ولی نیازار. فرمود خوراکش را در شبانه روز می آورند.

راوی پرسید آیا از بهشت آورده می شود. فرمود از جایی که خدا می خواهد. ⁽¹⁰⁾

اینطور دل بدست آورید

مردی از اهل ری گفت یکی از نویسندگان یحیی بن خالد فرماندار شد. مقداری مالیات بر من بود که اگر می گرفتند فقیر و بینوا می شدم. هنگامی که او والی شد ترسیدم مرا بخواهد و الزام به پرداخت وجه کند. بعضی از دوستان گفتند فرماندار، شیعه است باز هم هراس داشتیم که ممکن است شیعه نباشد. اگر پیش او بروم مرا زندانی کند، بالاخره گفتم به خدا پناه می برم و خدمت امام زمانم می رسم تا او چاره کار مرا بکند.

به قصد انجام دادن حج خارج شدم، خدمت مولای خود حضرت صابر موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم. از حال خویش شکایت نمودم و درخواست چاره کردم. آن حضرت نامه ای نوشت؛ فرمود به والی برسان در نامه همین چند جمله نوشته بود.

بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان الله تحت عرشه ظلا، لا یسکنه الا من اسدى الی اخیه معروفاً او نفس عنه کربة او ادخل علی قلبه سرورا و هذا اخوک و السلام. بدان که خداوند را در زیر عرش سایه رحمتی است که جا نمی گیرد در آن سایه مگر کسی که نیکی و احسان به برادر خویش کند و او را برهاند از اندوه یا وسائل شادمانیش را فراهم کند. اینک آورنده نامه از برادران تو است والسلام.

چون از مسافرت حج بازگشتم شبی به منزل او رفتم اجازه ورود خواسته گفتم به فرماندار شخصی از جانب حضرت صابر علیه السلام پیامی برای شما آورده. همین که به او خبر دادند با پای برهنه از خوشحالی تا در خانه آمد. در را باز

کرد. مرا در آغوش گرفته شروع به بوسیدن نمود. مکرر پیشانیم را می بوسید و از حال امام علیه السلام می پرسید.

هر چه من خبر سلامتی آن حضرت را می دادم خوشحال تر می شد و شکر می کرد. مرا وارد منزل نمود، در بالای مجلس نشانید. خودش روبروی من نشست. آنگاه نامه موسی بن جعفر علیه السلام را به او دادم. وقتی نامه را گرفت پیوسته می بوسید و می خواند از مضمون آن که اطلاع یافت، اموال و لباسهای خود را طلبید هر چه درهم و دینار و پوشاک داشت با من بالسویه تقسیم کرد. هر مالی که قسمت پذیر نبود معادل نصف آن پول می داد. بعد از هر تقسیم می گفتم یا مسروت کردم. گفتم به خدا سوگند زیاد مسرور شدم. در این هنگام دفتر مطالبات را طلبید. آنچه به نام من بود محو کرد. نوشته ای داد که در آن گواهی کرده بود بر مالیات نداشتن من. با او تودیع کردم و از خدمتش مرخص شدم. با خود گفتم این مرد بسیار به من نیکی کرد هرگز قدرت جبران آن را ندارم بهتر است که حجی بگذارم و در موسم برایش دعا کنم و به مولای خود موسی بن جعفر علیه السلام نیکی او را عرض کنم.

به جانب مکه رهسپار شدم. خدمت موسی بن جعفر علیه السلام رسیده جریان را به عرض ایشان رساندم. در آن بین که شرح داستان را می دادم، پیوسته صورت مبارک آن جناب از شادمانی برافروخته می شد. عرض کردم مگر کارهای شما او را مسرور کرد.

فرمود آری به خدا قسم کارهایش مرا شاد نمود. جدم امیر المؤمنین علیه السلام را خوشحال کرد. سوگند به پروردگار که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خورسند نمود همانا خداوند را نیز مسرور کرد.⁽¹¹⁾

سزای کسی که حفظ حقوق برادران را نکند

ابراهیم ساریان یکی از شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام بود برای کاری خواست وارد خدمت علی بن یقطین شود. ابراهیم مردی شتربان و علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بود از نظر ظاهر او را آن شأن نبود که شخصا پیش وزیر برود (اینک مشاهده کنید اسلام چگونه این تعینات و مزایای پوشالی را لغو کرده و بر تقوی و پرهیزکاری امتیاز به اشخاص داده است.) علی بن یقطین ابراهیم را اجازه نداد و از ورودش جلوگیری کرد. همان سال پس از مدتها علی به عنوان حج مسافرت نمود. در مدینه خواست شرفیاب خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شود. حضرت اجازه ورود ندادند. هر چه صبر کرد رخصت نیافت. روز دوم در بیرون خانه، آن حضرت را ملاقات نمود عرض کرد ای سید من تقصیرم چه بود که مرا راه ندادید.

فرمود به جهت آنکه تو مانع ورود برادرت ابراهیم ساریان شدی. خداوند ابا فرمود از اینکه سعی تو را در این حج قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم را از خود راضی کنی.

علی بن یقطین عرض کرد من ابراهیم را در این هنگام چگونه ملاقات کنم او در کوفه و من در مدینه ام. فرمود شامگاه تنها به بقیع می روی بدون اینکه کسی از غلامان و همراهان تو متوجه شود، در آنجا شتری آماده خواهی یافت بر آن شتر سوار می شوی به کوفه خواهی رسید. علی اول شب به بقیع رفت همان شتری که حضرت فرموده بود در آنجا دید سوار شد. در اندک زمانی در خانه ابراهیم ساریان رسید. شتر را خوابانید و در را کوبید. ابراهیم پرسید کیست. گفت علی بن یقطین. ابراهیم گفت علی بن یقطین بر در خانه ساریان چه می کند. علی

تقاضا کرد بیرون بیا که پیش آمد بزرگی واقع شده او را سوگند داد که اجازه ورود بدهد.

ابراهیم اجازه داد. داخل شد گفت ای ابراهیم مولای من از پذیرفتن عملم امتناع ورزیده مگر آنکه تو از من خشنود شوی. گفت خدا از تو خشنود شود (غفر الله لک) علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورتش بگذارد و با پای خود روی او بمالد. ابراهیم نپذیرفت. آنقدر سوگند داد و اصرار ورزید تا قبول کرد. ساربان پای خویش را بر صورت وزیر گذاشت و گونه او را با پای خشن خود مالید. علی در آن هنگام می گفت (اللهم اشهد) خدایا تو گواه باش که ابراهیم از من راضی شد. آنگاه بیرون آمد و سوار شتر گردید. همان شب به مدینه برگشت بر در خانه موسی ابن جعفر ع شتر را خوابانید. حضرت او را اجازه ورود داد. امام صابر رضایت ابراهیم را پذیرفت علی شادمان گردید. ⁽¹²⁾

این هم یک نوع نیکی به برادران است

ابراهیم بن هاشم گفت عبدالله جنذب را دیدم در موقع عرفات، حال هیچکس را بهتر از او ندیدم. پیوسته دست های خود را بسوی آسمان بلند کرده و آب دیده اش بر روی او جاری بود تا به زمین می رسید. چون مردم فارغ شدند به او گفتم در این پایگاه وقوف هیچکس را بهتر از تو ندیدم.

گفت به خدا قسم دعا نکردم مگر برای برادران مومن خود زیرا که از امام، موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم هر کس دعا کند برای برادران مومن خویش پشت سر آنها، از عرش ندا رسد که از برای تو صد هزار برابر باد. به خدا قسم دست برن دارم از صد هزار برابر دعاء فرشتگان که قطعا مستجاب و مقبول است برای یک دعای خودم که معلوم نیست مستجاب شود یا نه.⁽¹³⁾

با حسن معاشرت به اسلام دعوت کنید

حضرت صادق علیه السلام فرمود مردی از کفار اهل کتاب (ذمی) در راه رفیق امیر المؤمنین علیه السلام گردید. ایشان را نمی شناخت. پرسید کجا می روی؟ حضرت فرمود به کوفه هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند ذمی خواست از راه دیگر برود حضرت مقداری او را همراهی نمود. ذمی عرض کرد شما که خیال کوفه داشتید برای چه از این راه می آئید، مگر نمی دانید راه کوفه از این طرف نیست؟

فرمود می دانم ولی دستور پیغمبر ما است که نیکو رفاقت و مصاحبت کردن به این است که رفیق خود را مقداری همراهی و مشایعت کنند. من از این جهت با تو آمدم. مرد ذمی گفت شیفته اخلاق نیک اسلام شدم و کسانی که پیروی این دین را نموده اند. من شما را گواه می گیرم که به اسلام وارد شدم.

از همانجا آن مرد به همراهی علی علیه السلام به کوفه آمد. در کوفه ایشان را شناخت و مراسم اجراء شهادت اسلام بجا آورد.⁽¹⁴⁾

توجه امام علیه السلام به حُسن معاشرت

در کافی ذکر شده که بین ابو حنیفه رهبر حجاج (سائق الحاج) و دامادش در مورد میراثی مشاجره و گفتگو شد. مفضل بن عمر کوفی که از خواص اصحاب حضرت صادق علیه السلام است بر آنها گذشت. چون مشاجره آنها را دید، ایشان را به منزل برد و بینشان را به چهارصد درهم آمیزش داد. آن مبلغ را هم از خود به آنها پرداخت گفت این وجه از من نیست حضرت صادق علیه السلام پیش من وجهی گذاشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاع شود من اصلاح کنم و مقدار مالی که به آن صلح می شود از همان پول بپردازم⁽¹⁵⁾

رفتار موسی بن جعفر علیه السلام با پیرمرد

زکریای اعورا گفت حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را در حال نماز خواندن دیدم. در پهلوی ایشان پیرمردی سالخورده نشسته بود، اراده کرده از جای برخیزد. عصائی داشت آن را جستجو می کرد تا بدست آورد. امام علیه السلام با آنکه در نماز ایستاده بود خم شد عصای پیرمرد را برداشته به دستش داد و برگشت به موضع نماز خود.⁽¹⁶⁾

معاشرت پیغمبر ﷺ

در یکی از سفرها حضرت رسول ﷺ امر فرمود همراهانش گوسفندی بکشند. مردی از اصحاب عرض کرد کشتن آن به عهده من. دیگری گفت پوست کندنش با من. سومی عرض کرد من آن را می پزم.

حضرت رسول ﷺ فرمود جمع کردن هیزمش با من. گفتند یا رسول الله ﷺ ما در خدمتگذاری حاضریم، هیزم جمع می کنیم. شما خود را به زحمت نیاندازید. فرمود می دانم ولکن خوش ندارم خود را بر شما امتیازی بدهم. خداوند دوست ندارد که بنده اش را ببیند خویش را بر رفیقان و همراهان امتیاز داده است. (17)

پروین اعتصامی می گوید

انی که کرا سزد صفت پاکی	آنکو وجود پاک نیالاید
تا خلق از او رسند به آسایش	هرگز بعمر خویش نیاساید
تا دیگران گرسنه و مسکینند	بر مال و جاه خویش نیفزاید
تا بر برهنه جامه نپوشاند	از بهر خویش جامه نیفزاید
تا کودکی یتیم همی بیند	اندام طفل خویش نیاراید
مردم بدین صفات اگر یابی	گر نام او فرشته نهی شاید

روش مسافرت را بیاموزید

حضرت صادق علیه السلام فرمود حضرت زین العابدین علیه السلام مسافرت نمی کرد مگر با رفیقهای که او را نمی شناختند. با آنها شرط می کرد در کارهایی که پیش می آید اجازه دهند ایشان خدمت کند و انجام دهد. زمانی با دسته ای به سفر رفت در بین راه مردی آنجناب را شناخت. به رفیقان گفت می شناسید این آقا کیست. جواب دادند نه. گفت علی بن الحسین زین العابدین است. آنها حرکت کرده دست و پای حضرت را می بوسیدند. عرض کردند یا بن رسول الله آیا با این عمل خیال داشتی برای همیشه ما را به آتش جهنم بسوزانی.

چنانچه خدای ناخواسته جسارتی یا دست درازی یا زبان درازی نسبت به شما می کردیم. یا بن رسول الله شما را چه بر این کار واداشت؟ آنجناب فرمود من چندی پیش با عده ای که مرا می شناختند مسافرت کردم. خدماتی به من کردند به واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سزاوار آن نبودم. ترسیدم شما هم مثل آنها بکنید. ⁽¹⁸⁾

چند روایت درباره حقوق همسایه و برادران دینی و...

1 - عن رسول الله ﷺ قال من آذى جاره حرم الله عليه ریح الجنة. و مأویة جهنم و بس المصیر و من ضیع حق جاره فلیس منا و مازال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه و ما زال یوصینی بالمسواک حتی ظننت انه سیجعلہ فریضة و مازال یوصینی بقیام اللیل حتی ظننت ان خیار امتی لن یناموا. (19)

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود هر که همسایه خود را بیازارد بوی بهشت را خدا بر او حرام می گرداند، و جایگاه چنین کسی جهنم خواهد بود و بدجائی است. هر که حق همسایه خود را از میان برد از ما نیست. پیوسته جبرئیل مرا درباره همسایگان سفارش می کرد که خیال کردم بالاخره همسایه را هم وارث قرار خواهد داد. همیشه سفارش می کرد به مسواک کردن. تا این که خیال کردم این کار واجب خواهد شد. همچنین مرتب مرا به شب زنده داری توصیه می نمود به طوری که گمان کردم نیک مردان از امتم شب را هرگز نخواهند خوابید.

2 - قال رسول الله ﷺ هل تدرؤن ما حق الجار ما تدرؤن من حق الجار الا قليلا. لا یومن بالله و الیوم الاخر من لایأمن جاره بوائقه فاذا استقرضه ان یقرضه و اذا اصابه خیر هناه و اذا اصابه شرعزاه و لا یستطیل علیه فی البناء یحجب عنه الریح الا باذنه و اذا اشتری فاکهة فلیهد له فان لم یهد له فلیدخلها سر او لا یعطی صبیانه منها شیئا یغایظون صبیانه ثم قال رسول الله ﷺ الجیران ثلثة منهم من له ثلثة حقوق حق الاسلام و حق الجوار و حق القرابة و منهم له حقایق حق الاسلام و حق الجوار و منهم من له حق واحد الکافر له حق الجواره. (20)

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود آیا می دانید حق همسایگی را از این حقوق نمی دانید مگر مقدار کمی. ایمان به خدا و روز قیامت ندارد کسی که همسایه را از شر و ناراحتی خود ایمن نگرداند.

اگر همسایه از او قرض خواست امتناع از دادن نورزد، هرگاه پیش آمد خوبی برایش کرد او را تهنیت بگوید، چنانچه واقعه ناگواری رخ داد تسلیتش بدهد. ساختمان منزل خود را بدون اجازه او بلند نسازد که مانع از وزش باد و جریان هوا شود. هرگاه میوه ای خرید برای او نیز هدیه بدهد. اگر نفرستاد پنهانی به خانه برد و به بچه های خود ندهد که وسائل ناراحتی بچه های همسایه را فراهم کند.

سپس فرمود همسایگان سه قسمند: بعضی سه حق دارند، حق اسلام، خویشاوندی، همسایگی. برخی دو حق، اسلام و همسایگی دسته ای یک حق، آن کافر است که فقط حق همسایگی دارد.

3 - قالوا لرسول الله ﷺ فلانة تصوم النهار و تقوم الليل و تؤذي جارها بلسانها قال لاخير فيها هي من اهل النار و فلانة تصلي المكتوبة و تصوم شهر رمضان و لاتؤذي جارها فقال رسول الل ﷺ هي من اهل الجنة. (21)

به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کردند فلانه زن همیشه روزه دار است و شبها را دائما به نماز و مناجات و شب زنده داری می گذراند ولی همسایه خویش را با زبان می آزارد. فرمود ارزشی ندارد او اهل جهنم و آتش است. گفتند زن دیگری است که فقط نمازهای واجب در شبانه روز را می خواند و روزه ماه رمضان را می گیرد اما همسایه را آزار نمی رساند. فرمود او اهل بهشت است.

4 - عن مفضل بن عمر قال دخلت على ابي عبدالله عليه السلام فقال لي من صحبتك فقلت رجل من اخواني قال فما فعل قلت منذ دخلت لم اعرف مكانه فقال اما علمت ان من صحب مومنا اربعين خطوة سأل الله عنه يوم القيمة. ⁽²²⁾

مفضل بن عمر گفت به خدمت حضرت صادق عليه السلام رسیدم. آنجناب پرسید در سفر با که همراه بودی. گفتم یکی از برادران دینیم. فرمود پس او کجاست. عرض کردم از وقتی که وارد شدم محل او را نمی دانم. فرمود مگر نمی دانی هر که مصاحبت کند با مومنی چهل گام روز قیامت خداوند از او راجع به این مصاحبت سؤال خواهد کرد.

5 - عن ابي جعفر عليه السلام قال صانع المنافق بلسانك و اخلص و دك للمومن و ان جالسك يهودى فاحسن مجالسته.

حضرت باقر عليه السلام فرمود مدارا کن به زبان با شخص منافق و دورو. محبت و دوستی را خالص بگردان نسبت به برادران ایمانیت هرگاه هم نشینی با یهودی کردی نیکو رفتار کن.

پاورقی

- (1) مکاسب قاعده نفی ضرر.
- (2) روضات الجنات.
- (3) تنمه المنتهی، ص 51.
- (4) شانزدهم بحار، ص 43.
- (5) اعلام الناس، ص 181.
- (6) خزینه، ص 322.
- (7) جلد نهم بحار الانوار، ص 516.
- (8) سفینه البحار، ج 1، ص 66.
- (9) 16 بحار، ص 66.
- (10) 16 بحار، ص 81 و انوار نعمانیه.
- (11) بحار الانوار، ج یازدهم احوال موسی بن جعفر علیه السلام در جلد شانزدهم روایت را نسبت به زمان حضرت صادق علیه السلام داده و والی را نجاشی که در اهواز حکومت داشت ذکر می کند و در منتهی جلد 2، ص 126.
- (12) جلد یازدهم بحار، احوال موسی بن جعفر علیه السلام و منتهی الامال، ج 2، ص 164.

13) منتهى الامال، ج 2، ص 164.

14) 16 بحار، ص 44.

15) منتهى الامال.

16) منتهى الامال، ج 2، ص 127.

17) منتهى الامال، ج 1، ص 18.

18) بحار الانوار، ج 11، ص 21.

19) وسائل كتاب جهاد، ص 283.

20) مستدرک الوسائل، ج 2، ص 79.

21) مستدرک الوسائل، ج 2، ص 97.

22) وسائل كتاب حج، 267.

فهرست مطالب

3	مقدمه
5	حق همسایگی چیست؟
5	تا چند خانه همسایه هستند
6	از این داستان پند بگیرید
8	دستور چنگیزخان مغول
10	در همسایگی حقوق مالی را هم رعایت کنید
13	چگونه از آزار همسایه راحت شد
14	تفصیلی از حقوق برادران دینی
17	ارزش شادمان کردن مومن
18	اینطور دل بدست آورید
20	سزای کسی که حفظ حقوق برادران را نکند
22	این هم یک نوع نیکی به برادران است
23	با حسن معاشرت به اسلام دعوت کنید
24	توجه امام <small>عليه السلام</small> به حُسن معاشرت
25	رفتار موسی بن جعفر <small>عليه السلام</small> با پیرمرد
26	معاشرت پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
27	روش مسافرت را بیاموزید
28	چند روایت درباره حقوق همسایه و برادران دینی و
31	پاورقی
33	فهرست مطالب

